

## بحثی در باب برخی عبارات «لوح هزاربیتی»

فاروق ایزدی‌نیا

در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء به خصوص در بحث از تمثیلات تاریخی یا حکایات مذکور در کتب ادبی، گاه عباراتی ذکر می‌شود که اشارتی به نکته‌ای خاص در کتب مقدسه یا آثار ادبی فارسی و عربی دارد. رعایت اختصار که حضرت عبدالبهاء ملحوظ می‌داشتند، گاه خواننده را وادار به تعقیب موضوع در کتب سایره می‌کند تا پی به اصل موضوع ببرد و اشارت هیکل اطهر را درک کند. این اشاره گذرای طلعت میثاق از طرفی به وسعت معلومات و احاطه آن طلعت نورا دلالت دارد و از طرفی شاید گویای اطلاع مخاطب آن الواح به مواضع مطروحه داشته باشد که طلعت میثاق را از تطویل کلام معاف می‌داشته است.

یکی از این قبیل الواح که علی‌رغم مشاهده این‌گونه اختصارات به لحاظ طول کلام به «لوح هزاربیتی» شهرت یافته، لوح صادره از کلک اطهر خطاب به مآجلیل خوبی است که در جلد چهارم منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء درج شده است «صفحات ...». اگر چه در دفتر سیزدهم سفینه عرفان جناب علاءالدین قدس جورابچی در مقاله «عهد و میثاق در مسیر تاریخ» در شرح لوح مزبور توضیحاتی مستوفی عنایت فرموده‌اند اما به نظر رسید به چند نکته دیگر نیز می‌توان اشارتی داشت که در مقاله مزبور به طور گذرا مطرح شده یا در مفهومی که به نظر راقم سطور موافق مطلب نیست، بیان گردیده است. لهذا با استناد به برخی مآخذ موجود و قابل مراجعه به بیان این نکات مبادرت می‌شود.

### ارتباط اصطلاحات با موضوع مورد بحث

مطلبی که شایان توجه است، توجه به ارتباط اصطلاحات با موضوع مورد بحث است. بحث حضرت عبدالبهاء در این لوح تماماً به نقض میثاق در دور اسلام مربوط می‌شود البته اگر اصطلاحی به موضوع دیگری هم مرتبط باشد، شرحش به اختصار مفید است که چنانچه خواننده با آن در جای دیگر مواجه شود، در مورد صحت آن تردید به خود راه ندهد.

## «لعن الله الناقة وراكبها و سائقها و قائدها»

در صفحه ۲۶۴ منتخباتی از مکاتیب فرموده‌اند: «لعن الله الناقة و راکبها و قائدها یار دلنشین گشت.» کلام مبارک در مقابل عبارتی که به حضرت علی بن ابی طالب مربوط است مطرح شده که حضرتش خانه‌نشین گشت و راکب ناقه، یار دلنشین و مطلوب مردم واقع شد. کسی که با خانه‌نشین شدن حضرت علی بن ابی طالب مقبولیت یا حداقل قدرت یافت معاویه بود که در ماجرای معروف حکمیت بر مسند قدرت جالس گردید. از آن جا که «ناقه» و «جمل» هر دو در فارسی به معنای شتر آورده شده است احتمالاً به اشتباه تصوّر شده که «راکب ناقه» عایشه باشد که در جنگ جمل سوار بر شتر به مبارزه با حضرت علی پرداخت و شکست خورد.

اما در روایت است که ابوسفیان سوار بر شتر به راهی می‌گذشت که حضرت رسول اکرم شاهد و ناظر بودند. زمام شتر را معاویه در دست داشت و حیوان را هدایت می‌کرد و حنظله نیز از عقب حیوان را می‌راند. حضرت رسول اکرم فرمودند: «لعن الله الناقة و راکبها و سائقها و قائدها.» روایان این کلام و این حکایت آن را به لعن شدن معاویه توسط رسول اکرم تعبیر می‌کنند. از آن جمله است مطلبی که در کتاب «محو الموهوم و صحو المعلوم» اثر اسدالله موسوی میراسلامی آمده است. در صفحه ۷۷ این کتاب آمده است: «قیل لسید الأنبیاء إن أبا سفیان کان راکباً علی الناقة و کان لجامها بید معاویة یقودها و کان خلفهم حنظلة یسوق الناقة فقال رسول الله: لعن الله الناقة و راکبها و سائقها و قائدها و هكذا فقد لعن النبئی الأکرم شخص معاویة ... و فی الواقع إن جمیع آیات القرآن المکیة التي یبلغ عددها حوالی ألف آية و التي لعنت کفار قریش و ذمتهم کانت تشمل معاویة و عمرو بن العاص.»

همو در پاورقی ذکر کرده است: «رواه الهیثمی فی مجمع الزوائد» (۱/ ۱۱۳) و لفظه: «و عن سفینه أن النبئی صلی الله علیه و سلم کان جالساً فمرّ رجل علی بعیر و بین یدیه قائد و خلفه سائق، فقال: لعن الله القائد و السائق و الراكب. ثم قال الهیثمی: رواه البزار و رجالة ثقات.» بعیر به شتر پنج ساله (اعم از مؤنث یا مذکر) گفته می‌شود. جمل برای مذکر و ناقه برای مؤنث است (فرهنگ لاروس)

در بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۸۷، قاید و سابق را متفاوت با مأخذ فوق نوشته است که ابوذر به معاویه گفت: «لعن الله الراكب و القائد و السائق و كان أبوک الراكب و أخوک عبثة القائد و

أَنْتَ السَّائِقُ». یعنی به وی گفت که: پدرت «ابوسفیان» راکب ناقه بود و برادرت عتبه زمام شتر را در دست داشت و تو «ای معاویه» از پشت سر حیوان را تحریک به حرکت می نمودی.

با توجه به آن چه که نقل شد تنها کسی که در مقابل حضرت علی قرار می گیرد معاویه است که به تصریح روایت مزبور توسط حضرت رسول لعن شده است. این تعبیر در سایر کتب مربوط به اهل تشیع نیز تأیید شده است.

### عایشه بی باک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت

مطلب دیگری که حضرت عبدالبهاء در همان صفحه بدان اشاره فرموده اند این عبارت است: «عایشه بی باک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت و به تَبَعَلتِ و تَجَمَّلتِ و لَوَعِشْتِ تَفَيَّلتِ معزز و مکرم گشت.»

داستان مربوط به این عبارت در صفحه ۲۳۶ دفتر سیزدهم سفینه عرفان به نقل از جلد اول محاضرات نقل شده است. تنها نکته ای که باقی می ماند این است که با توجه به تصریح این نکته که سوار شدن عایشه بر شتر مربوط به مبارزه اش با حضرت علی و سوار شدنش بر استر مربوط به مخالفتش با تدفین امام حسن است، سوار شدن بر فیل به چه موضوعی می تواند ارتباط داشته باشد؟ جز آن است که آن را به واقعه ای عظیم تر نسبت دهد؟ چه واقعه ای عظیم تر از هجوم به قبله مسلمین است که در ضمن ارتباط با فیل هم داشته باشد؟ یعنی اگر خدایش او را فرصت دهد همانند ابرهه با خیل فیلان علیه خانه کعبه نیز قیام خواهد کرد.

قسمتی از شعر مزبور به این صورت است:

أَيَا بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ فَلَكَانَ وَلَا كُنْتَ  
لَكَ التَّسْعُ مِنَ الثَّمَنِ فَبِالْكُلِّ تَحَكَّمْتَ  
وَمَا يَسْتِ وَمَانَعْتَ وَخَاصَمْتَ وَقَاتَلْتَ  
وَفِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ بِالظَّلْمِ تَحَكَّمْتَ

هَلِ الزَّوْجَةُ أَوْلَى بِالْمَوَارِيثِ مِنَ الْبِنْتِ

(بتصرف من مناقب آل أبي طالب: ۳/ ۲۰۴)

## بیت الاحزان «بیت الحزن»

اصطلاحی که در این جا حضرت عبدالبهاء به کار برده‌اند «بیت الحزن» است. «ص ۲۶۴» به آن «بیت الاحزان» نیز گفته می‌شود. در صفحه ۲۳۶ سفینه عرفان «دفتر سیزدهم» به یک معنی آن که در ارتباط با حضرت یعقوب است اشاره شده است اما معنای مرتبط با موضوع به حضرت فاطمه ربط پیدا می‌کند. شاید توضیح زیر بتواند اصل مطلب را بیان نماید که هر دو جنبه را دارا باشد:

بیت الاحزان «بیت الحزن» به معنای ماتم سرا خانه یعقوب پیامبر به هنگام دوری از فرزندش یوسف در کتاب‌های تاریخ انبیا. در ادب غنایی فارسی به ویژه در اشعار حافظ این واژه و تعبیر مترادف آن «مانند کلبه احزان کلبه غم» تکرار شده و نزد صوفیه نیز کنایه از دل محزون از دوری معشوق است (شاد ذیل «بیت احزان»؛ نفیسی، ذیل «کلبه احزان»؛ خرمشاهی، بخش ۲، ص ۸۲۸ - ۸۲۹ / قصص الانبیاء، ص ۱۰۴ / عقیقی ذیل «بیت الحزن» / اهور، ج ۱، ص ۴۹۰ - ۴۹۱، تهانوی، ج ۲، ص ۱۵۶۱)

مهم‌ترین و معروف‌ترین مصداق «بیت الاحزان» مکان یا مسجدی است در قبرستان بقیع مدینه در جانب جنوبی قبر عباس بن عبدالمطلب که «بیت الحزن» نیز نامیده شده است. مطابق برخی گزارش‌ها پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم (سال ۱۱) و به دنبال تألمات شدید روحی حضرت فاطمه، سلام الله علیها و نارضایتی از وضع موجود امام علی علیه السلام مکانی را در قبرستان بقیع بیرون مدینه برای وی ساخت تا در آن به عزاداری در ماتم و فراق پدر خود بنشیند. این مکان بیت الاحزان نامیده شد.

وی روزها با دو فرزند خود حسنین علیهما السلام به بیت الاحزان می‌رفت و هنگام غروب امیرالمؤمنین ایشان را به خانه برمی‌گرداند پس از گذشت بیست و هفت روز از رحلت پدرش بر اثر شدت بیماری دیگر نتوانست بدان جا برود. (مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۷۷ - ۱۷۸ / سپهر، ج ۴، ص ۷۱ / مقوم، ص ۹۷). منابع عامه نیز به این مکان در بقیع اشاره کرده‌اند. سمهودی (متوفی ۹۱۱، ج ۳، ص ۹۰۷) به نقل از غزالی (متوفی ۵۰۵)، ضمن بیان آداب زیارت بقیع نمازگزاران در مسجد بیت الحزن را مستحب دانسته و آن را محل اقامت حضرت فاطمه در ایام حزن او بر پدرش یاد کرده است.

طبق این بیان بعدها مسجدی نیز در مکان مزبور ساخته شده است. هم‌چنین به اقامت حضرت فاطمه پس از وفات پدرش در بیت الاحزان واقع در بقیع تصریح شده است.

(رفعت باشا، ج ۱، ص ۴۲۶) گذشته از این احتمال دارد که قبر حضرت فاطمه در بیت الاحزان باشد و پس از مسجد النبی و قبرستان بقیع بیت الاحزان را سومین مکان محتمل دفن ایشان ذکر کرده‌اند. (خلیلی، ص ۲۸۴-۲۸۵ / سخاوی، ج ۱، ص ۴۱)

### «لیلة الهیر»

نکته فوق‌الذکر در مورد «لیلة الهیر» نیز مصداق دارد چه که دارای دو معنی است که در شرح مذکور در (سفینه عرفان، ص ۲۳۷) به یکی از آنها اشاره شده است. توضیح دوم که با موضوع مرتبط نیست، این است:

«شب سوم از جنگ قادسیه که در آن شب اعراب به لشکر ایران حمله بردند و در تمام شب جنگ جریان داشت و آن را لیلة الهیر بدان سبب گفتند که در تمام شب از طرفین بانگ و آوازی شبیه بانگ سگ فضا را پر کرده بود.» (دهخدا)

همان‌طور که قبلاً اشاره شده اصطلاحاتی را که حضرت عبدالبهاء به کار برده‌اند به موضوعی ربط پیدا می‌کند و صرفاً کاربرد لغوی ندارد. یکی از آن موارد «سیف صارم» است که به معاویه نسبت داده شده است. در روایتی به مناظره‌ای مربوط می‌شود که معاویه در مقابل شماتت طرف مقابل که به قولی عقیل و به قولی شریک‌الحارثی بوده است و او را متهم می‌کند که «سگ است و چون عو عو کرده معاویه لقب کرده‌اند و با این توصیف چگونه می‌تواند امیرالمؤمنین باشد» می‌گوید: «ایشمتمنی معاویه بن صخر.... سیفی صارم و معی لسانی»:

حدثنی محمد بن اسماعیل الواسطی عن الفرات العجلی عن ابيه عن قتادة قال: خطب معاوية بالمدينة فحمد الله وأثنى عليه وذكر علياً فقال منه ونسبه إلى قتل عثمان وإيواء قتلته والحسن بن علي تحت المنبر فقال بعد أن حمد الله وأثنى عليه: يا اهل الشام، إن معاوية يخذعكم بهذا الخاتم الذي من كان في يده جازت كتبه في الآفاق، وادخر لعياله الذخائر، فقام رجل من أهل الشام فأراد أن يقطع على الحسن كلامه فقال: يا حسن، قد وصفت لنا معاوية، فكيف صفتك للخراة؟ فقال الحسن: يا أحيمق أبعد الممشى، و أنفى الأذى، و أستنجى باليسرى، فغاظ قوله من حضر من أهل المدينة، و استشاط الحسن، فلما رأى معاوية ذلك نزل عن منبره تخوفاً أن يأتي الحسن بشيء يكرهه، و أن يتشار الناس، فأخذ بيد الحسن وأدخله منزله، ثم دعا بماء و سويق فجدحه بيده، ثم قال: اشرب يا بن فاطمة فوالله ما جدحته لأحد قبلك، فأخذ الحسن فشرب منه الحسن، ثم

ناوله معاویه و قال: اشرب یا بن هند فوالله ما ناولک مثلی، وإن بین الأمرین لبوناً بعيداً، فقال معاویه: أجل والله و ما أردت بما قلت بأساً.

و قال معاویه لعقیل: إن فیکم لیناً قال: أجل فی غیر ضعف، وإن لنا لعزاً فی غیر کبر، و أما أنتم فإن فی لینکم غدرأ، و إن فی کبرکم کفرأ، فقال معاویه: دون هذا یا أبا یزید.

فقال عقیل: لذي الحلم قبل اليوم ما تفرع العصا ... و ما علم الإنسان إلا لیعلما فقال معاویه: و إن سفاهة الشیخ لاحلم بعده ... و إن الفتی بعد السفاهة لیحلم فقام عقیل و هو یقول: إن السفاهة قدماً من خلانقکم ... لا قدس الله أخلاق الملاعین العمری عن الهیثم عن ابن عباس قال: قال معاویه: الرأی الثاقب کهانة، و الحلم سؤدد.

المدائنی و غیره

قالوا: دخل شریک الحارثی علی معاویه، و کان رجلاً دمیماً آدم شدید الأدمة شریفاً فی قومه، فلما استقر به المجلس أراد معاویه أن یضع منه فقال: إنک لشریک و ما الله شریک، و إنک لابن الأعرور و الصّحیح خیر من الأعرور، و إنک لدمیم حنقره أسود، فکیف سودک قومک؟ فقال شریک: أنک لمعاویه، و ما معاویه إلا کلبه عاوت فاستعوت فسمیت معاویه، و إنک لابن صخر و السهل خیر من الصّخر، و إنک لابن حرب و السّلم خیر من الحرب، فکیف صرت أمير المؤمنین؟ ثم خرج مغضباً و هو یقول: أیشتمنی معاویه بن صخر ... و سیفی صارم و معی لسانی<sup>(۱)</sup>

### «أمت مرحومه»

مورد دیگری را که باید مورد تأکید قرار داد منشأ عبارت «أمت مرحومه» است که مسلمانان در باره خود به کار می‌برند. گویا حدیثی در این مورد از حضرت رسول اکرم روایت شده است: «أمتی أمه مَرَحُومَةٌ مَغْفُورٌ لَهَا مَتَابٌ عَلَيْهَا» (أمت من رحمت کرده شده و گناهانش بخشیده شده و توبه‌اش پذیرفته شده است). البته صحت و سقم این حدیث مستلزم تحقیقی وسیع تر است.

حضرت عبدالبهاء در جایی (ص ۲۹۳ منتخباتی از مکاتیب) عبارت «شتان بین مشرق و مغرب» را مطرح کرده‌اند که به دور بودن راه آن حضرت با ناقضین اشاره دارد. این از

جمله اشعار قاضی تاج‌الدین است که در صفت محبوبه‌اش موسوم به «غریبه» سروده است:

خالفت اهل العشق لما شَرَقُوا      فجعلت نحو الغرب وحدى مذهبى  
قالوا عدلت عن الصواب وانشدوا      شتان بين مشرق ومغرب  
فاجتبهم هذا دليلى فانظروا      للشمس هل تسعى لغير المغرب

«یعنی با گروه عاشقان مخالفت ورزیدم و راه دیگر پیش گرفتم چه آن جماعت به سمت مشرق رفتند و شاهدان مشرق‌زمینی گزیدند و من تنها راه خود را به جانب مغرب قرار دادم. ایشان از در اعتراض با من گفتند: از راه راست و جاده مستقیم عشاق منحرف شدی که ما بین مشرق‌نورد و مغرب‌سپار راه فرق بسیار است. گفتم: آری من این مخالفت را از روی این دلیل ارتکاب کردم که آفتاب همیشه به سمت مغرب سیر می‌کند پس من نیز همراهی خورشید کرده مغریبه را برگزیدم.»<sup>(۲)</sup>

### کاربرد آیات قرآنی

مطلب دیگر در ارتباط با کاربرد آیات قرآنی است که حضرت عبدالبهاء در بسیاری از موارد عین آیه را به کار نبرده‌اند بلکه تلویحاً بدان اشاره داشته‌اند و این اشاره به نحوی لطیف، به موضوعی خاص اشاره دارد؛ مثلاً به این بیان مبارک (در صفحه ۳۴۷ جلد ششم منتخباتی از مکاتیب) توجه فرمایید: «اليوم نساء آنسات ارض كلّ در ظلّ شجرة زقوم ساكن و به ظلّ يحموم ساعى» که به سوره صافات، آیه ۶۲ و سوره واقعه، آیه ۴۳ اشاره دارند.

در این لوح مبارک نیز عبارت «فباطل ما هم يعملون» مکرراً استفاده شده است. در قرآن کریم (اعراف: ۱۳۹) این آیه به صورت «فباطل ما كانوا يعملون» نازل شده است. داستان هم از این قرار است که حضرت موسی با بنی‌اسرائیل گروهی را دیدند که به پرستش بتان مشغول بودند. بنی‌اسرائیل به حضرت موسی گفتند که: «ای موسی، از برای ما خدایی مانند بتان آنها قرار بده.» حضرت موسی فرمود: «شما قومی نادانید. این‌ها را آنچه که در میان آنها است گمراه کرده است و باطل است آنچه که عمل می‌کنند.» در واقع حضرت عبدالبهاء حضرات ناقضین را به بت‌پرستان تشبیه فرموده‌اند.

نمونه دیگر استفاده از این آیه را می‌توان در صفحه ۱۹۴ جلد پنجم مائده آسمانی یافت که در ارتباط با حضرات علما مطرح فرموده‌اند.

### «مقصوص الجناح»

مطلب دیگر استفاده از اصطلاح «مقصوص الجناح» است. در اصطلاح به معنای «شکسته‌بال» آمده است. (فرهنگ معین) فرهنگ معین از مرزبان‌نامه نقل می‌کند: «طایر اقبال تو مکسورالقلب و مقصوص الجناح ... گردید.»

در واقع طیر «مقصوص الجناح» به طیری گفته می‌شود که پرو بالش را می‌چینند اما بعداً پروازی به مراتب بلندتر خواهد داشت.<sup>(۳)</sup>

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرماید: «مرغ مقصوص الجناح پر تازه برویاند و هلال ضعیف، بدر منیر گردد.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۲۲۷)

### «رب اهد قومی فأنهم لایعلمون»

مطلب دیگر در خصوص عبارت «رب اهد قومی فأنهم لایعلمون» است. حضرت عبدالبهاء تلویحاً به حدیثی اشاره دارند که حضرت رسول اکرم در واقعه جنگ اُحُد زمانی که در اثر پرتاب سنگ اعدا دندان مبارک شکست بیان فرمودند؛ به مطلبی که ذیلاً نقل می‌شود توجه فرمایید:

در شرح حدیث نبوی: «اللهم اهد قومی انهم لایعلمون» حکایت «پیامبر در حق آنانی که او را آزار کردند دعا نمود و هدایتشان را از حق تعالی درخواست.» در این زمینه مولوی در ابیاتی نغز چنین می‌فرماید که:

پیشه‌اش اندر ظهور و در کمون	اهد قومی انهم لایعلمون
ای مسلمان خود ادب اندر طلب	نیست الاحمل از هر بی ادب
ز آتش این ظالمانست دل کباب	از توجمله «اهد قومی» بد خطاب

و در ادامه مولانا حال مردان حق را در برابر ناآگاهان مشابه حالت پیامبر می‌داند که در جنگ احد سنگی به سوی او پرتاب شد و دندان مبارک وی را شکست اما پیامبر (ص) خشمگین نشد و فقط فرمود: «اللهم اهد قومی فأنهم لایعلمون» و بعد می‌گوید: مرد حق با این آزارها چیزی از وجودش کم نمی‌شود. جالب توجه این‌که اغلب این احادیث «که متضمن اشارت به سیری نبوی است» در مثنوی معنوی دستاویزی برای توجیه احوال



صوفیه و اولیای طریقت است از جمله ضرورت تحمّل و صبر اولیا و مشایخ در برابر ایذای مخالفان که مولوی، حدیث مربوط به دعا کردن پیامبر در حق دشمنان را از قول ایشان در مثنوی بیان می‌کند: «رب اغفر لقومی فانهم لا یعلمون»<sup>(۴)</sup>

### «هر راوی ضعیف را شیرگیر کرد»

«هر راوی ضعیف را شیرگیر کرد» در این بیان مبارک اشاره لطیفی به داستانی است که ذیلاً از فرهنگ دهخدا نقل می‌شود: به معنی مست و دلیر است گویند:

«بهرام گور وقتی در شکار خفته‌ای را دید در حوالی در قلعه افتاده و کلاغ با منقار چشم او را بر می‌آورد. یقین کرد مرده است. چون معلوم شد از غایت مستی و بی‌خودی از خود بی‌خبر شده به نظر بهرام گور شگفت آمده حکم به منع شراب کرد و مدتی مردم ممنوع بودند الا در خلوت پنهانی. وقتی کفش دوزی زنی گرفت و از ضعف باه او را قوت تصرف نبود برای معالجه قدری شراب کهنه خورد. مقارن این کار از کوچه غوغایی برآمد. وی نیز بیرون دوید. شیری دید که زنجیر بگسیخته و بیرون آمده و مردم از آن گریزانند. وی از سورت مستی بر شیر حمله کرد مستی چند بر بناگوش شیر زد و شیر را بگرفت و بداشت تا شیربانان در رسیدند. چون این قصه به عرض شاه رسید، بخدمت او رفتند و خواست و از راز آگاه شد و به محرمان حضور گفت: شراب نه چندان باید خورد که افتد و کلاغ چشم آدمی را برآورد بلکه آن قدر باید خورد که مست و شیرگیر شود و این سخن مثل شد و بماند.» (از آندراج / از انجمن آرا)

### کلاه تتری

به نظر می‌رسد کلاه تتری علامت جاه و جلال و کلاه بَرکی که کلاه نمدی خاص زاهدان و درویشان است، علامت حقارت و کوچکی یا تظاهر به زهد و پارسایی است. شعر سعدی و حکایت مربوط به آن نیز که ذیلاً نقل می‌گردد گویای این واقعیت است که باید قلباً درویش صفت بود حتی اگر جامه پادشاهی «کلاه تتری» بر تن داشته باشی. در واقع کلاه تتری اشاره به استکبار و نخوت حضرات ناقضین و تلاش آنها برای نزدیکی با رؤسای حکومت است و نه نشانی از حقارت ظاهره. و اما حکایت سعدی چنین است: «یکی از جمله صالحان به خواب دید مر پادشاهی را در بهشت است و پارسایی در دوزخ

پرسید موجب این درجات چیست و سبب آن درکات که مردم بر خلاف این اعتقاد داشتند؟!

ندایی آمد که این پادشاه به خاطر دوستی با پارسایان به بهشت رفت و آن پارسا به خاطر تقرب به شاه، به دوزخ رفت.

دلقت به چه کارآید و مسحی و مرقع  
خود را ز عمل‌های نکوهیده بری دار  
حاجت به کلاه‌برکی داشتنت نیست  
درویش صفت باش و کلاه تتری دار

شخصی در باب تصوف نوشته است: «تصوف بر حسب ظاهر، پشمینه‌پوشی است و آن شعار ظاهری صوفیان است اما باطن تصوف صفاجویی و تصفیۀ درونی است. این جنبۀ دوم مهم‌تر و اساسی‌تر است چنان‌که اگر کسی لباس صوفیانه هم نپوشد ولی صفات صوفیان و درویشان را دارا باشد صوفی حقیقی اوست. از این جاست که مولوی می‌گوید:

صوفی آن باشد که شد صفوت طلب  
نه لباس صوف و خیطای و دَب

و سعدی می‌گوید: «حاجت به کلاه برکی - نمدی درویشان و زاهدان - داشتنت نیست / درویش صفت باش و کلاه تتری دار»

### قضیه فاقبلوه به تصحیف فاقتلوه شد

احتمالاً اشاره به حدیث نبوی دارد که می‌فرماید: «إذا رأیتم معاویة علی منبری فاقتلوه». ابوالفرج بن الجوزی آن را در الموضوعات روایت کرده است. اهل تسنن سعی کرده‌اند آن را نفی کنند و بگویند چنین حدیثی وجود ندارد و سپس عنوان کردند که این در اصل «فاقبلوه» بوده و در تصحیف «فاقتلوه» شده است. (نگاه کنید به جلد ثانی الموضوعات، ص ۲۶)

در این جا اشاره به نکته دیگر لازم می‌آید. در صفحه ۲۰۸ سفینه عرفان، دفتر سیزدهم در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که از مانده آسمانی نقل شده لغت «غیاهب‌الآبار» آمده که به ظلمات چاه ترجمه شده است. اگرچه این لوح در صفحه ۷۵ خاطرات نه‌ساله نیز همین‌گونه ذکر شده که معنای مرتبطی «یعنی ظلمات» نمی‌تواند داشته باشد اما متن صحیح لوح مبارک در صفحه ۱۴۷ کتاب «من مکاتیب حضرت عبدالبهاء» نقل شده که «غیابه‌الآبار» است و «غیابه»، طبق فرهنگ عربی - فارسی لاروس به معنای «عمق چاه» است.

مطلب مشابه را در لوح دیگری که از قلم مرکز میثاق عزّ صدور یافته می‌توان مشاهده کرد: «هو الابهی، یا یوسف، ایها الصّدیق لابتئس من الإحتباس فی غیابت الجبّ و الأحزان؛ فسوف یأتی رائد الملکوت و یدلی دلو الوفاء و ینجیک من البئر الظّلماء و یدخلک فی مصر البهاء و یتقرّ علی سریر العلی و تمشی عزیزاً مکیناً جلیلاً بعد ما کنت غریباً ذلیلاً حقیراً. ع ع» (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، تکثیر جهت حفظ، شماره ۸۸، ص ۲۴۷)

این معنی عیناً در قرآن کریم (یوسف: ۱۱) نیز آمده است: «قال قائلٌ مِنْهُمْ لا تقتلوا یوسف و ألقوه فی غیابة الجبّ یلتقطه بعضُ السّیارة إن کُنتم فاعلین.» (مضمون آن که گفت گوینده‌ای از میان آنها که یوسف را نکشید بلکه در قعر چاه بیندازید تا برخی از کاروانیان او را برگیرند اگر هستید از کنندگان)

در همین لوح مبارک (که در ردیف ۴ ذکر شد) لغت «رائد» به معنای «آب بیار» در بیان مضمون گفتار حضرت عبدالبهاء آورده شده است. در حالی که این لغت در نوزده هزار لغت «پیشرو، پیشتاز، مقدّم، راهنما، رسول و فرستاده، فرستنده، جلورونده و نشان دهنده، طالب و جاسوس» و در فرهنگ عربی - فارسی لاروس به «جاسوس، فرستاده‌ای که گروهی او را به جایی که می‌خواهند در آن فرود آیند می‌فرستند تا آن جا را شناسایی کند. پیشرو، بلد و راهنما» معنی شده است.

همان‌طور که در لوح مبارک که در موضوع «غیابة الآبار» نقل شد «رائد الملکوت» در بیان مبارک حضرت عبدالبهاء به معنای کسی می‌تواند باشد که راهنما یا رسول و فرستاده‌ای است که فرد مقرب درگاه را از عمق چاه برهاند و به اوج ماه برساند.

اما نکته‌ای در این جا قابل توجه است و آن عبارت از آیه مبارکه در قرآن کریم (یوسف: ۲۰) است که به جای «رائد» واژه «وارد» را آورده است که به معنی «آب بیار» است: «و جائت سیارة فأرسلوا واردهم فادلی دلوّه...» (مضمون به نقل از تفسیر صفی و آمدند کاروانیان پس فرستادند آب آورشان را پس فرو نهاد دلوش را به چاه...) اما باید توجه داشت که «وارد» دو معنا دارد که معنای دوم مورد توجه طلعت میثاق بوده و لغت جایگزین آن را به کار برده‌اند. فرهنگ لاروس واژه «وارد» را این‌گونه ترجمه می‌کند: (فاعل) برآب آینده دلیر و شجاع؛ پیشی جوینده؛ پیشرو «فأرسلوا واردهم: پیشرو خود را فرستادند» (قرآن) - راه، موی بلند و فروهشته... همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این جا نیز مؤلف لاروس در ترجمه آیه قرآنی به معنای دوم توجه داشته است.

رائد را نیز به این معنی آورده‌اند؛ مثلاً در فرهنگ سخن در شرح واژه مزبور آمده است: «آن‌که کاروانیان او را برای جست‌وجو و پیدا کردن آب و علف پیشاپیش روانه راه می‌کنند و به مجاز پیشرو و راهنما.»

همو از بهاء‌الدین بغدادی نقل می‌کند: «لفظ نبوی ... قاید زمام معرفت و راید ریاض حقیقت باشد.» و نیز از نصرالله منشی نقل می‌کند: «در شهر کشمیر بازرگانی بود ... و زنی ماه‌پیکر داشت که نه چشم چرخ چنان روی دیده بود نه راید فکرت چنان نگار گزیده.» بنابراین به نظر می‌رسد حضرت عبدالبهاء ناظر به معنای دوّم بوده‌اند که پیشرو و راهنما است.

### «میر وفا»

مطلب آخر مربوط به اصطلاح «میر وفا» است. در صفحه ۲۳۰، شماره ۶، مقصود از «میر وفا» را حضرت بهاء‌الله نوشته‌اند. با توجه به سایر الواح مبارکه به نظر می‌رسد هر یک از یاران الهی میر وفا باشد که وفا به عهد جمال ابهی کرده است. برای مثال در لوح احبای اسکندریه می‌فرمایند: «... آنان زهرند و شما شهد؛ آنان تیر جفایند و شما میر وفا» (مآخذ اشعار، ج ۲، ص ۲۱۳) در لوح دیگری خطاب به یکی از احبای از قلم میثاق صادر: «ای میر وفا، در عالم وجود صفتی بهتر و خوش‌تر و شیرین‌تر از وفا نیست ...» (یاران پارسی، ص ۴۰۲) در لوحی که خطاب به فرزندان یکی از شهدا از قلم حضرت عبدالبهاء صادر و در مکاتیب جلد اول (ص ۴۲۸ الی ۴۳۱) درج شده به آنها می‌فرماید: «باید شما که آیت آن نجم هدایید و رایت آن میر وفا مانند پدر بزرگوار رفتار نمایید.»

در لوح دیگر می‌فرمایند:

«هوالله، ای میر وفا، در عالم وجود صفتی بهتر و خوش‌تر و شیرین‌تر از وفا نیست. این منقبت از اعظم اساس دین الهی است. اگر انسان از جمیع صفات حمیده محروم باشد ولی به این صفت قدسیّه موصوف، عاقبت حایز کمالات می‌گردد و اگر چنان‌چه حایز جمیع صفات کمالیه باشد و از صفت وفا بی‌بهره آن کمال به نقص مبدل گردد و آن خیر به شرّ و آن نورانیت به ظلمت و آن عزّت به ذلّت منتهی شود. ع» (اخلاق بهائی، ص ۲۵۸)

تنها موردی که این عبد مشاهده نموده که از مظهر ظهور با عنوان «میر وفا» یاد کنند در خصوص حضرت مسیح بوده است که در لوح مبارک خطاب به ادوارد براون فرمودند:

«ای یار مهربان، خصومت اگر از هر طرف باشد وقوعش غریب و عجیب نه. ولی با وجود عدم مقاومت و نهایت ملاحظت بالعکس از طرف مدعیان مداومت در مخاصمت این بسیار غریب است و بعید؛ مثلاً ملاحظه فرمایید که حضرت روح‌الله روح الوجود له الفدا و یا خود سرمستان صهبای او حقیقت محبت و ملاحظت و وحدت و الفت را تمثال مجسم و مثال مشخص بودند. با وجود این اسراییل [کلیمیان] آن شخص جلیل را عدو بی‌مثیل شمرد و مرکز بغض و عدوان و هادم بنیان گفت هدم سهم و سنان نمود و فریاد الأمان برآورد. آن نور هدی را ظلمت دهما دانست و آن میر وفا را مارهایل جفا شمرد و الی الآن زبان تقبیح به حضرت مسیح گشایند...» (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۳۶-۳۷)

بنابراین این صفت عام است و در این جا نیز نتوان به ضرس قاطع گفت که مقصود حضرت عبدالبهاء نفس مبارک حضرت بهاء‌الله است.

## یادداشت‌ها

(۱).

<http://www.islamport.com/b/4/ansab/%DF%CA%C8%20%C7%E1%C3%E4%D3%C7%C8/%C3%E4%D3%C7%C8%20%C7%E1%C3%D4%D1%C7%DD/%C3%E4%D3%C7%C8%20%C7%E1%C3%D4%D1%C7%DD%20020.html>

(۲).

<http://www.mibosearch.com/word.aspx?wName=%D8%AA%D8%A7%D8%AC+%D8%A7%D9%84%D8%AF%D9%8A%D9%86>

(۳). در معنای «مقصوص الجناح» آورده‌اند «مقصوص الجناح بین الظیور حبیس الأفدار عن تحلیف الأظیار ولعلّه کان أسرعها طیراناً».

(۴). <http://www.seemorgh.com/health/default.aspx?tabid=2114&conid=24321&mID=5722>.